



۶۳۴

میرزا فتحعلی آخوندزاده

مقالات فارسی

بناش

پروفیسور حمید محمدزاده

دراسی

ح. صدیقی

xalvat.com

زندگینامه و آثار آخوندزاده



انتشارات نگاه

- میرزا فتحعلی آخوند زاده
- مقالات فارسی
- به کوشش پروفیسور حمید محمدزاده
- ویراستہی ح. صدیق
- چاپ اول
- چاپخانہ میلان
- تیراژ ۲۰۰۰ نسخہ
- انتشارات نگاه
- تہران، ۲۵۳۵
- شماره ثبت ۱۲۷۳
- ۳۵/۱۲/۱۶
- شماره ثبت ۱۲۲۸
- ۳۵/۱۰/۲۷

xalvat.com



فهرست

xalvat.com

مقالات

- | | |
|----|------------------------------|
| ۱ | ۱- تاریخ خریستوفور قولومب |
| ۱۸ | ۲- رسالهی ایراد |
| ۳۱ | ۳- قرینکا |
| ۶۳ | ۴- مکتوب به میرزا آقا تبریزی |

یک - بیست و چهار

پیرامون مقالات



زندگی

xalvat.com

میرزا فتحعلی به قولی در ۱۲ رجب سال ۱۲۲۹ ه.ق. (۳۰ ژوئن ۱۸۱۴) در شهر «نوخه» در یک خانواده‌ی بازرگان متولد شد. پدر او فرزند «حاج احمد آقا» حاکم سابق قصبه‌ی «خامنه» در نزدیکی تبریز بود، «میرزا محمد تقی» نام داشت، و خود کدخدای این قصبه بود. پس از سال ۱۸۱۱ که از شغل کدخدایی برکنار شد، برای اشتغال به تجارت، به شهر نوخا رفت و در آنجا با «نانه خانم» دختر برادر «حاج علیسگر» ازدواج کرد. نانه خانم زن دوم او بود و همسر اولش همراه فرزندان در خامنه ماندگار شدند.

سه سال بعد، میرزا محمد تقی همراه نانه خانم و پسر دوساله‌اش فتحعلی به خامنه برگشت. میرزا فتحعلی آخوندزاده دوران کودکی خود را در خامنه سپری کرد. پدرش او را به مکتب‌خانه فرستاد. ولی شرایط ناهنجار مکتب‌سبب نفرت وی از درس شد و تحصیلش نیمه‌کاره ماند.

در سال ۱۸۲۱ میرزا فتحعلی همراه مادر خود که از شوهرش طلاق گرفته بود، پیش آخوند علیسگر آمد. در آن سال آخوند علیسگر در روستای «هوراند» از ولایت «قاراداغ» زندگی می‌کرد. پس از دو سال، آخوند علیسگر به او بهی «ولی بیگلی» از محال «النکوت» همان ولایت کوچ کرد و فتحعلی و

* نمناع

یاک



مادرش را نیز به همان جا برد .

آخوندعلسگر وقتی به استعداد نوهی دخترتری برادر خود پی برد ، او را به فرزند خواندگی پذیرفت. آخوندزاده خود در این باره می نویسد :
 « پس از يك سال آخوند حاج علسگر به تعلیم من پرداخت. نخست قرآن را به من آموخت . پس از خاتمه قرآن، به تدریج برای من از متن های فارسی و عربی درس گفت . این آخوند حاج علسگر شخصی فاضل بود و فارسی و عربی را به حد کمال می دانست ، من را به فرزندی پذیرفت و در میان مردم به پسر او نامبردار شدم. »^۱

میرزا فتحعلی آخوندزاده، نام خود را نیز از نام آخوند حاج علسگر

xalvat.com

برداشته است .

در سال ۱۸۳۲ حاج علسگر پیش از آن که راهی مکه شود ، فتحعلی را به گنجه می برد و به ملا حسین پیشنهاد می سپارد و می خواهد که به اوقه و منطق یاد دهد. م.ف. آخوندزاده در گنجه با میرزا شفیع واضح (۱۸۵۲-۱۷۹۴) آشنا می شود و از او کتابت و خط نستعلیق می آموزد . رفته رفته میان آنان انسیتی عمیق ایجاد می شود. واضح با توصیه های خردمندانه ی خود ، او را از تحصیل علوم قدیمه بر حذر می دارد و به آموختن دانش های نو تشویق می کند. آخوندزاده خود، نقش میرزا شفیع واضح را چنین بیان می کند : « در یکی از حجره های مسجدی در گنجه، میرزا شفیع نامی یکی از اهالی این ولایت زندگی می کرد. این شخص گذشته از انواع علوم، با کتابت نستعلیق نیز خوب آشنا بود.

این، همان میرزا شفیع است که در آلمان ، درباره ی زندگی، فضایل و شعرهای فارسی او مطالبی نگاشته اند. من بنا به فرموده ی پدر خوانده ام هر روز پیش این شخص می آمدم، و نستعلیق مشق می کردم. تا آنجا که کم کم میان من و این شخص محترم الفت و انسیتی حاصل شد . روزی این شخص محترم از من پرسید :

میرزا فتحعلی ، قصد تو از تحصیل علوم چیست؟

۱- مخزن دستنویس های آکادمی علوم ج.ش.س. آذربایجان ، آرشیو

م.ف. آخوندزاده ، عنوان، شماره ۱۰۸.



پاسخ دادم که:

xalvat.com

می‌خواهم زاهد بشوم.

به من پاسخی سر بالا داد. در پایان گفت میرزا فتحعلی، کار دیگری پیشه کن! در شکفت ماندم و حیرت کردم که این چه سخنی است! وقتی سبب را پرسیدم، همه‌ی آنچه را که تا آن روز بر من پوشیده بود، باز نمود. تا باز آمدن پدر خوانده‌ام از زیارت حج، میرزا شفیع همه‌ی مطالب عرفانیت را بر من تلقین کرد و پرده‌ی غفلت را از پیش چشم زدود و اندیشه‌ام را دگرگون کرد. پدر خوانده‌اش، پس از بازگشت از سفر مکه نیز او را به آموختن کتب دینی واداشت و می‌خواست که او تحصیلات دینی خود را ادامه دهد. قصدش این بود که میرزا فتحعلی را آخوند کند. ولی جدوجهدش به جایی نرسید. آخوندزاده که بیش از ده سال تحصیل علوم دینی کرده و زبان‌های فارسی و عربی را آموخته و بنیان‌های اسلام را شناخته بود، اکنون در راهی دیگر گام می‌گذاشت. پس از کسب ارادت به میرزا شفیع، حالا دیگر کتاب‌های کهن فقه و منطق او را قانع نمی‌ساخت، بل که دانش‌های معاصر طرف توجهش بود. آغاز به آموختن زبان روسی کرد تا به واسطه‌ی آن بتواند با فرهنگ روسی و اروپا آشنا شود. در سال ۱۸۳۳ در نوخا در مدرسه‌ی جدیدالتاسیس دولتی نام نوشت. ولی به سبب کبر سن، نتوانست بیش از یک سال در آنجا تحصیل کند.

در این هنگام به این اندیشه افتاد که در اداره‌ی مرکزی حکومت روس در قفقاز که در شهر تفلیس قرار داشت استخدام شود و با تحصیل خصوصی پیش روس‌ها به آموزش زبان ادامه دهد. حاج علی‌سکر نه تنها مانع او نشد، حتا هر کمکی که از دستش برمی‌آمد در حق او دریغ نکرد. در سال ۱۸۳۴ حاج علی‌سکر، او را همراه خود به تفلیس برد و در اداره‌ی مرکزی دولتی استخدام کرد. آخوندزاده در نوامبر همان سال به عنوان دستیار مترجم زبان‌های شرقی در بخش املاک دفتر خانگی بارون روزن (۱۸۴۱-۱۷۸۱) سرفرماندار ولایت قفقاز سرگرم به کار شد، و پس از شش ماه از دست‌یاری به مقام مترجمی رسید و تا انجام روزگار خویش در همین سمت باقی ماند و فقط به درجه‌ی کارمندی‌اش افزوده شد. پیش از وی در این سمت شاعر و دانشمند معروف عباسقلی باکیخانوف قدسی



(۱۸۴۷-۱۷۹۴) و شاعر ارمنی میرزه جان مددوف (۱۸۳۷) که به آذربایجانی شعر نیکومی گفت، کار کرده اند.

xalvat.com

محیط تفلیس در تکامل فکری نویسنده‌ی جوان که تازه به عالم خلافت گام گذاشته بود تاثیر به‌سزایی بر جای نهاد. در دهه‌ی چهارم سده‌ی پیشین، تفلیس به مرکز مدنی و ادبی ماورای قفقاز بدل شده بود. در این سال‌ها از جاهای گوناگون جهان تفلیس پسر بودگه، مسکو، لندن، پاریس، برلین، قاهره، کلکنه و دیگر شهرها، بازرگانان، جهانگردان، دانشمندان، نویسندگان و سیاستمداران به تفلیس می‌آمدند. این شهر که مرکز نشین حاکم تزار روسی بود، از آنجا که پیوسته با مرکز روسیه در تماس بود هر انقلاب و دگرگونی سیاسی-اجتماعی که در پایتخت تزاریس رخ می‌داد، در تفلیس نیز انعکاس پیدامی‌کرد، در دوران خدمت م.ف. آخوندزاده جریان انقلاب اشرافی روسیه در تفلیس نیز نمایان می‌شد. در دهه‌ی چهارم در تفلیس نویسندگان دکابریستی مانند آ.ای. اودویسکی (۱۸۳۹-۱۸۰۲)، آ.آ. بستوژف، مارلینسکی (۱۸۳۷-۱۷۹۷) و دیگران می‌زیستند. در تکامل اندیشگی آخوندزاده، محیط تفلیس، به‌ویژه دکابریست‌ها نقش اساسی داشتند.

آخوندزاده در ماه دسامبر سال ۱۸۳۶ به‌عنوان معلم زبان‌های فارسی و آذری مدرسه‌ی ولایتی قفقاز در تفلیس تعیین شد و تا سپتامبر سال ۱۸۴۰ در این سمت بود و به تقاضای خود از کارکناره گرفت و میرزا شفیق‌واضح را نامزد جانشینی خود کرد. بازرگ مددسه در آن زمان خاچاتور آبویان (۱۸۴۸ - ۱۸۰۵) نویسنده‌ی معروف ارمنی بود. وحدت فکری این دو نویسنده از میان دولت دوست، سبب مودت آنان بود.

آخوندزاده با دانشمندان، شاعران و ماموران دولتی آشنا شد و دوستی با آنان را پر بهاداد. ی.پ. پولنسکی شاعر، ن.ب. خایکوف و آ. پارزه مستشرقان روس، ن.ت. بردنوف و ف.آ. و دروسکی روزنامه نگاران روس، کنیاژگه، دوستا ولی نمایشنامه نویس گرجی و غیره، که در تفلیس زندگی می‌کردند، از کسانی بودند که با آخوندزاده دوستی داشتند. او نه تنها در تفلیس، بلکه در باکو، تبریز، قاراباغ، شهرهای مرکزی روسیه، پتر بودگه، مسکو، خاورمیانه و اروپا نیز برای خود دوستان و هواخواهانی پیدا کرد.

چهار



در پتر بورگه خاورشناس آکادمیک د. دورف ، پروفیسور میرزه کاظم بیگ (۱۸۷۰-۱۸۰۲)، در قاراباغ شاعر معروف قاسم بیگ ذاکر (۱۸۵۷-۱۷۸۴) در پاکو متفکر بزرگ حسن بیگ زردابی (۱۹۱۷-۱۸۳۷) ناشر روزنامه‌ی «کشاورز»*، در ایران نویسنده‌ی ذرشتی مانکچی صاحب ، شاعران و نویسندگان‌ی مانند جلال‌الدین میرزا، شاهزاده اعتضادالسلطنه، میرزا یوسف خان، میرزا ملکم خان و میرزا جعفرخان از کسانی بودند که منظمًا با وی مکاتبه داشتند.

xalvat.com

آخوندزاده ایده‌های مترقی ، آرزوها و آمال انسانی خویش را با این دوستان اندیشمندش در میان می‌نهاد . پرمعناترین نامه‌های خود را به اینان نوشته است ، در این نامه‌ها، مبارزه‌های بی‌امان او با ارتجاع ددمشرق زمین، محبتش به ملت‌های ستمدیده ، فرهنگ دوستی و آزادیخواهیش جلوه‌گر و نمایان است .

م.ف. آخوندزاده در اندک زمانی زبان روسی را فرا گرفت و به کمک این زبان با آثار کلاسیک‌های روس و اروپا آشنا شد . پس از فرا گرفتن کامل این زبان، توانست آثار آ.س . گریبایدوف، ن.و. گوگول ، شکسپیر، مولیر ، ولتر و منتسکیور را بخواند و به مرتبه‌ی فیلسوفان و اندیشمندان زمان خود عروج کند. آخوندزاده در آن زمان به آموزش زبان روسی اهمیت قایل بود و در نامه‌ی که به جلال‌الدین میرزا نوشته در این باره می‌گوید که: «من زبان روسی را خوب می‌دانم ، در این عصر زبان روسی در علم انشاء و جهات دیگر روز به روز ترقی می‌کند و برای بیان مطلب دقیق زبان بی‌مانندی است» .

حکومت تزاریسم روسیه از آخوندزاده که به زبان‌های روسی ، فارسی ، عربی، عثمانی و آذربایجانی تسلط کافی داشت، در کارهای سیاسی - دیپلوماتیک بهره‌برداری می‌کرد. در سال ۱۸۴۰ کار مترجمی مذاکرات هیئت حل اختلافات مرزی روسیه با ترکیه به او سپرده شده بود. در سال ۱۸۵۲ سر مترجم حکومت قفقاز و در سال ۱۸۵۸ مترجم اداره‌ی مرکزی سیاسی همان جاشد. در مذاکرات میان دول روس و ایران در سال ۱۸۴۵؛ آخوندزاده به سمت مترجمی شرکت داشت و در سال ۱۸۴۸ به عنوان مترجم جنرال شیلینگ که حامل نامه‌ی تبریک آمیز امپراتور

* «اکینجی»

نیکلای به مناسبت جلوس ناصرالدین شاه بود، همراه او به تهران آمد و فرصت یافت که از شهرهای ایران دیدن کند و به خامنه، زادگاه خود رفت و با خواهران ناتنی خویش ملاقات کرد.

آخوندزاده در سال ۱۸۴۲ با «طوبی خانم» دختر حاج علیسکر ازدواج کرد. ثمره‌ی این ازدواج پسرش «رشید» و دخترش «نسا خانم» بودند که پس از وفات پدر و مادرشان نیز زنده ماندند، ولی بقیه در سنین طفولیت فوت شدند. دخترش نسا خانم در تفلیس تحصیلات دبیرستانی را گذراند و پسرش رشید پس از به پایان رساندن دبیرستان، برای تحصیلات عالی به بروکسل رفت.

در دهه‌ی پنجم در تفلیس تأثیر روس تشکیل شد و آخوندزاده فرصت یافت که با آثار نمایشنامه نویسان روس و اروپا از نزدیک آشنا شود. در این سالها بود که به فعالیت ادبی پرداخت و در فاصله‌ی سالهای ۵۵-۱۸۵۰ نمایشنامه‌های کمدی «حکایت ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر»، «حکایت مسیو ژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه جادوگر مشهور»، «سرگذشت وزیرخان لنکران»، «حکایت خرس دزد افکن»، «سرگذشت مرد خسیس (حاجی قاراء)» و «حکایت وکلای مرافعه» را نوشت که سنگ بنای نمایشنامه نویسی در آذربایجان و شرق میانه بود. به دنبال کمدی‌های خود، در سال ۱۸۵۷ داستان «ستارگان فریب خورده» را تصنیف کرد و به مثابه‌ی بنیانگذار نشر نوین آذری پای به میدان نهاد.

همزمان با آثار ادبی خود، مقالات و مطالبی نیز در زمینه‌های تئوری و نقد هنر و ادبیات نوشته است. او گذشته از آن که آفرینشگر نمایشنامه نویسی آذری و مکتب ادبی واقع‌گرای آذربایجان بود، مرحله‌ی تازه و سترگ نظریه پردازی هنر و ادبیات را نیز با نام خود وابسته کرد.

آخوندزاده برای لغویسواد میانه توده‌های عظیم مردم از سال ۱۸۵۴ در ساحه‌ی تغییر القبای عربی فعالیت‌هایی کرد و تا پایان عمرش بیش از ۲۰ سال در این زمینه کوشید. لوایحی برای اصلاح القبای عرب و اختراع القبای جدید بر اساس حروف لاتین و روسی تنظیم کرد. در شرح نقایص و نارسایی‌های القبای عربی ده‌ها نامه به معاصران ایرانی، ترکیه‌یی، روسی و اروپایی خود نوشت. در ایران در سیمای میرزا ملکم‌خان (۱۸۰۸-۱۸۳۳) دوست هواخواه و مبارزی



یافت. در سال ۱۸۶۳ به منظور پیاده کردن نظر خود، به استانبول رفت، نزدیک دوماه در آنجا اقامت گزید و با دانشمندان، نویسندگان و سیاستمداران ترکی دیدار کرد و ضرورت تغییر القبارا تشریح کرد. ولی علما و سران دولت ترک پیشنهادهای او را نپذیرفتند. آخوندزاده سپس به ایران سفر کرد. ولی در ایران نیز به مقصود خود نرسید. همه اقداماتش بی نتیجه ماند. این ایده‌ی والای آخوندزاده در سال‌های اخیر در برخی از کشورها جامه‌ی عمل پوشید.

از اواخر دهه‌ی ششم آخوندزاده به تحصیل فلسفه پرداخت. غایت اصلی بینش فلسفی-اجتماعی او، درهم ریختن دیوار پوسیده‌ی خرافات در مشرق زمین بود. در سال ۱۸۶۵ اثر مشهور خود «سه مکتوب کمال الدوله شاهزاده‌ی هندوستان به دوست خود جلال الدوله شاهزاده‌ی ایران و پاسخ جلال الدوله» را نوشت. نویسنده در این اثر مبارزه با موهومات و خرافات را نسبت به بسیاری از اسلاف شرقی و غربی خود، به صورتی حا دو آشتی ناپذیرانه مطرح کرد. نویسنده‌ی «نامه‌های کمال الدوله» به مثابه‌ی آزادی خواهی که با بنیاد ظلم و ستم مبارزه می‌کرد شناخته شد. تقریباً یک سال پس از نوشته شدن این اثر به آذری (۱۸۶۶) آخوندزاده خود به کمک میرزا یوسف خان آن را به فارسی ترجمه کرد. به طور تخمین در سال ۱۸۷۴ نیز همراه آدولف برژه، به زبان روسی برگردانید.

این اثر را در شرایط سخت سیاسی دولت مستبد روسیه تزاری که مبلغ خرافات و موهومات بود، به سختی می‌شد به دست مردم رسانید. از این رو آخوندزاده نام خود را به عنوان مولف اثر برزانداد. در نامه‌هایی که به معاصران و روزنامه‌های آن زمان نوشته، خود را مستنسخ و نسخه بردار این اثر و مترجم آن از فارسی به آذری معرفی می‌کند. خود در این باره می‌نویسد: «نویسندگان اصلی آن نامه‌ها اکنون در بغداد زندگی می‌کنند و دوست و رفیق هم‌اند، شاهزاده‌ی هندوستان اقبال الدوله پسر اورنگ زیب و شاهزاده‌ی ایران شجاع الدوله پسر علیشاه است. گناه من چیست که یکی نام خود را کمال الدوله و دیگری جلال الدوله نهاده است.»

xalvat.com

آخوندزاده در بخش و گسترش «نامه‌های کمال الدوله» میان دو شتفکران آذربایجانی، روس و فارس بسیار کوشید. همچنان که در مساله‌ی القبا عملی کرد

هفتاد



در این مورد نیز به بسیاری از معاصران و صاحبان نشریات نامه نوشت و درباره‌ی چاپ اثر خود از آنان استمداد کرد. در «شرطنامه»یی که به یکی از ادبای ایرانی فرستاده، خواسته است که «نامه‌های کمال‌الدوله» در پاریس به آذری و فارسی چاپ شود، نسخه‌ی آذربایجانی آن در ترکیه و مصر و ترجمه‌ی فارسی در ایران، آسیای میانه و هندوستان و مناطق فارسی‌نشین پخش شود. ولی آخوندزاده موفق نشد اثر خود را به این زبان‌ها چاپ کند در سال‌های واپسین روزگار خود، تنها به دیدن ترجمه‌ی روسی اثرش دل خوش داشت و به آن امید بسته بود. اما ناچار از آن نیر دست شست. و به پسرش که در بروکسل تحصیل می‌کرد چنین نوشت: «... امیدواریم «کمال‌الدوله» چاپ شود... نمی‌دانم که من خود قبل از مرگ آن را خواهم دید یا آن که آن نیز مانند تغییر الفبای کهن مسلمانان همچون آرزویی بر دلم خواهد ماند؟ و عملی کردن آن پس از من بر برعهده‌ی تو خواهد بود.» (۱) م. ف. آخوندزاده روزگارش به سر آمد، اما چاپ اثرش را ندید. «کمال‌الدوله» تنها در نیم قرن اخیر چاپ شد.

آخوندزاده «کمال‌الدوله» را به صورت دست‌نویس‌های متعدد میان دوستان و همرازان خود پخش کرده بود. به خارج نیز فرستاده و خواهش کرده بود که در انتشار آن مساعی خود را بذل کنند. در سال ۱۸۶۹ در نامه‌یی که همراه نسخه‌ی فارسی «کمال‌الدوله» به حاج شیخ محسن خان فرستاده، از او خواسته است که:

«اولاً- این اثر را به غیر از افرادی که در معرفت، انسانیت و امانت آنان اطمینان کامل دارید، به شخص دیگری نخوانید و نشان ندهید!
ثانیاً- غیر از کسانی که طرف‌اعتماد شما هستند، به دیگران اجازه‌ی نسخه برداری از آن ندهید.»

ثالثاً- نام نویسنده‌ی اثر را فاش نکنید و به غیر از افراد مورد اعتماد به کس دیگر فکوتید.»

را بیا- به کسانی که شایستگی را از گفتن در آنان هست و نیز در زمینه‌های علمی اعتبار دارند، توصیه کنید که همه‌ی مسایل «کمال‌الدوله» را مورد انتقاد قرار دهند. به آنان بگویید که قصد «کمال‌الدوله» نیز نوشتن نقد بر آن است» (۱)

۱. آثار م. ف. آخوندزاده، ج ۱، ۳، باکو ۱۹۵۵، ص ۲۴۶.



میرزا یوسف خان در نامه‌یی که در سال ۱۸۷۰ به آخوندزاده نوشته، گفته است که می‌خواهد نامه‌های کمال الدوله را در ایران به چاپ رساند و در مورد چاپ در بمبئی نیز از او کسب اجازه کرده است. م. ف. آخوندزاده در پاسخ او چنین گفته:

xalvat.com

«... از یکی از رفقای فارس خود خبر تعهد چاپ ۱۷۱۴ و ۱۷۳۰ (۱) را در بمبئی شنیدم و خوشحال شدم. ۱۰۰ اگر نسخه‌های ۱۷۱۵ و ۱۷۳۹ را بتوان بی‌کم و کاست و بدون تغییر و تعویض، و بی‌پرده و روشن و صریح چاپ کرد، مانعی نیست. در غیر این صورت من اجازه نمی‌دهم که آن‌ها را با تغییر و خشک و خاموش کردن و بی‌تاثیر نمودن چاپ کنند. بگذارید به همان حال بماند.»

گذشته از آن، آخوندزاده به صاحب مانکچی، يك زرتشتی ایرانی نیز اجازه داده که آن را در گجرات چاپ کند.

علی‌رغم این تلاش‌ها، اثر در روزگار آخوندزاده، در هیچ جا چاپ نشد و فقط به شکل دست‌نویس باقی ماند.

«نامه‌های کمال الدوله» در زمان آخوندزاده با استقبال رو بر و شد و تاثیری شگرف بر جای نهاد. میرزا یوسف در نامه‌یی که در سال ۱۸۷۰ از پاریس به آخوندزاده فرستاده، می‌نویسد: «جناب میرزا کاظم بیگ از پتر بورگک به پاریس آمد، شمارا به ایشان معرفی کردم و الفبای تان را نشان دادم، قول داد که مقاله‌ی میسوطی بنویسد. در منزلی که در سفارتخانه داشت «کمال الدوله» را شب و روز مطالعه کرد و بسیار پسندید. در صفحه‌ی اول یکی از نسخه‌های فارسی کمال الدوله، به خط خود چنین نوشته است: باریک‌الله کمال الدوله، باریک‌الله کمال الدوله...»

بیشترین تاثیر اثر بر روی روشن اندیشان ایران و آذربایجان جنوبی بود. مثلاً میرزا ملکم خان آثار خود نظیر «شیخ و وزیر»، «مبدأ ترقی»، «اصول تمدن»، «اصول آدمیت» و «پلتیک‌های دولتی» را تحت تاثیر «کمال الدوله» نوشته است.

اشتغالات فکری فراوان و اندوه شکست در چاپ کمال الدوله و الفبا از سویی و غم و یاس ناشی از مرگ فرزندان از سوی دیگر، سبب شد که آخوندزاده

۱- این رقم‌ها، نام مشروط و مخفی اثر است.

در دهه‌ی هشتم سده‌ی پیشین دچار پیری زودرس شود و سلامت خود را از دست دهد. در نامه‌یی که به دوست دیرین خود مانکچی صاحب درس سال ۱۸۷۶ فرستاده، از پیری و نرسیدن به آرزوهای والای خود شکوه می‌کند: «... پیر شده‌ام، به ۶۵ سالگی گام گذاشته‌ام. همه‌ی موی و ریشم سفید شده است... تنها آرزویم این است که ۱ سال نیز زنده بمانم تا اتمام تحصیلات پسر میرزا رشید را که در بروکسل بلژیک است ببینم، و خود برای او عروسی برپا کنم. و سپس «کمال الدوله» و ۲۰ اثر دیگر را برای نسل‌های آتی به یادگار گذارم... و جهان را وداع کنم. بگذار نسل دیگر به مضمون کمال الدوله عمل کند و انقبای فرسوده‌یی را که سال‌ها برای نابودی آن تلاش کردم تغییر دهند»^(۱) ولی او این سال‌ها را زنده نماند و به آرزوی خود نایل نیامد و در اواخر سال ۱۸۷۷ به بیماری قلبی گرفتار شد و در ۱۲ ماه مارس سال ۱۸۷۸ به سکنه‌ی قلبی وفات یافت. او را بنا به وصیت خود، در گورستان تفلیس، در جوار گور میرزا شفیع واضح دفن کردند.

xalvat.com

مقاله‌های ادبی

منالات ادبی - انتقادی آخوندزاده، بخش اعظم از میراث سرشار او را تشکیل می‌دهد.

او در فعالیت خلاقه‌ی خود، در هر زمینه (فلسفه، سیاست، تاریخ، اخلاق، هنر، ادبیات، نقد، زبان، الفبا و جز این‌ها) و در هر چیزی که می‌نوشت، از سویی می‌خواست ایده‌های مرقی زمان را در مشرق زمین تبلیغ کند و از سوی دیگر فلسفه‌ی اسکولاستیک کهن، موهومات، سنن پوچ و بی‌پایه‌ی گذشته و ادبیات ارتجاعی را از ریشه و بن براندازد و توده‌ها را بیدار سازد. وظیفه‌یی این چنین سترگ بردوش گیرد.

آخوندزاده در فعالیت ادبی خود، رئالیست بود. جریان فرهنگی زمان، خواهان رئالیسم بود، هم‌اذا این روست که مبارزه در راه رئالیسم عنصر اساسی بینش انتقادی و زیبایی شناسی آخوندزاده بود.

۱. آثار م. ف. آخوندزاده ج ۳، ۱۹۵۳، ص ۸۵ - ۲۸۴.



رئالیسم انتقادی واجب بود تا زخم‌های اجتماع کهن را بنماید، نیروهای مترقی و مبارز را نشان دهد، پیشرفت مبارزه‌ها را تأمین کند، نقص و نارسایی ساخت اجتماعی فئودالی و استبداد شرقی را منعکس سازد؛ در باده‌ی امکان دگرگونی‌های بنیادی اجتماع سخن گوید و به توده‌ها باور بخشد. آخوندزاده با خلاقیت خود، این رئالیسم را از نظر علمی و هم از لحاظ تئوری بنیان بخشید. آخوندزاده‌ی فیلسوف، با آخوندزاده‌ی هنرمندی یکی بود.

بی‌گمان برای استواری بنیان رئالیسم در خلاقیت ادبی و هنری، ظهور نقد علمی و ادبی ضروری نمود. بحث‌های مکرر آخوندزاده از اهمیت وجود نقد ادبی نیز ناشی از همین ضرورت بود. به نظر او، نقد ادبی، کار نگهبانی هنر را دارد. در «رساله‌ی ایراد» می‌گوید: «این قاعده در یورپا متداول است و فواید عظیم در ضمن آن مندرج. مثلاً وقتی که شخصی کتابی تصنیف می‌کند، شخصی دیگر در مطالب تصنیفش ایرادات می‌نویسد، به شرطی که حرفی دل‌آزار و خلاف ادب نسبت به مصنف در میان نباشد و هر چه گفته آید، به طریق ظرافت شود. این عمل را قرینقا، به اصلاح فرانسه کریتیک می‌نامند.» xalvat.com

م.ف. آخوندزاده در خلاقیت خود نیز از انتقاد بهره می‌گیرد. انتقاد او بر اساس دانش نو بنیان می‌گیرد و انتقادی اجتماعی، ادبی و علمی است. در گفتارهای انتقادی خود، پیوسته به تاریخ، سیاست و فلسفه اتکاء می‌کند و سخنران تحلیلی خویش را بر نیازهای زمان منطبق می‌سازد. وی در گفتارهای انتقادی خویش در راه زندگی نو پایه، اجتماع نوین و قوانین تازه مبارزه می‌کند. آخوندزاده به‌دیش کسانی که انتقاد را پیشه‌ی آسان و سبک می‌انگارند،

می‌خندد و نشان می‌دهد که انتقاد يك «فن» بسیار جدی است که دانشی سرشار می‌خواهد. هر چند او نشان می‌داد که اگر هر خواننده‌ی بتواند تاثرات خود را از يك کتاب بگوید و یا بنویسد، مفید خواهد بود، ولی به نظرش، بیان ساده‌ی تاثرات انتقاد نام نمی‌گیرد. انتقاد واقعی آن است که لغزش‌های اندیشه‌ی پیشگی موجود در يك اثر را با محاکمات مستدل علمی خود بنمایاند. به دیگر سخن، به نظر او، انتقاد دانشی عینی است و انتقادهای دستوری کسه به شکل احکام صادر می‌شوند، زیانبارند.

آخوندزاده می‌خواهد که در انتقاد، درباره‌ی مؤلف «هر چه گفته آید،

یازده



به طریق ظرافت باشد، ولی او این قاعده را فقط در باره‌ی نویسندگانی معمول می‌دارد که بر آنان ایراد ایدئولوژیک نمی‌گیرد، و گرنه در انتقاد بسیار بی‌امان و ستیزه‌جوست.

منظور آخوندزاده از انتقاد، ستیز قلمی ست و آن را با نبرد شمشیر یکی می‌داند. در انتقادی که بر روزنامه‌ی «ملت» ایران نوشته، از شاعری «سروش» نام که مبلغ افکار خرافی و ارتجاعی ست، بسختی انتقاد می‌کند. این ویژگی در دیگر گفتارهایش نیز هست. جدی بودن، قاطعیت، جسارت، و بی‌امان بودن در برابر اندیشه‌های خصم روح اصلی انتقادهای آخوندزاده است. اندیشه و خواست سترگی، فقط زمانی می‌تواند تاثیر کند که به وضوح و با جسارت بیان شود.

گذشته از آن، او مانند منتقدان بزرگ، آثار شاعران و نویسندگان بزرگ پیشین را از راه انتقاد تحلیل کرده است و بر همه بنیان انتقادی داده است. در باره‌ی آثار شاعران بزرگی چون فردوسی، ملای رومی نظامی، واقف، ذاکر، هومر و شکسپیر مطالبی نوشته است که هنوز هم قابل دقت و اهمیت است.

xalvat.com

به نظر آخوندزاده، هنر در شکلی ویژه، ادراکی حیاتی ست. اندیشه‌های خود را در باره‌ی منشاء هنر، مضمون و شیوه بر اساس نظریه‌ی ادراک مادی بنیان می‌بخشد. به نظریه‌ی دانش انسان از طریق ادراک حیاتی شکل می‌گیرد. به دیگر سخن، دانش انسان در معنای تجرید حقیقت عینی ست. در نامه‌های کمال الدوله، در باره‌ی مناسبت شعور به هستی از نظریه‌ی پندار گرای انتقاد می‌کند و می‌گوید: «... روح، در هر حال نمی‌تواند قایم بالذات باشد. چنان که عقل و خیال هم قایم بر خود نیستند و باید مظهر داشته باشند. بدین جهت نظریه‌ی عروج روح از بدن و جایگزین شدن آن در «لامکان» نمی‌تواند مورد مورد انتقاد ما نباشد». آخوندزاده استنتاجات تجربی تعمیم یافته‌ی از این نظریه‌ی فلسفی می‌کند و می‌گوید: «حال وقت آن است که پنج حس خود را صرف تعیش در زندگی در جهان و کسب فضیلت در امور دنیا کنید. در زندگی جهان، برای شما علم و سپس آزادی و آن‌گاه استظاعت لازم است که بتوانید در عمر پنج‌روزه

دوازده



به آسودگی تمیث کنید و خود را عبد رذیل عمر وزید... نکنید و در نظر مللی که به سیویلزاسیون رسیده اند، خود را خوار و ذلیل و احمق و نادان مکنید و به کشف و کرامات و خوارق عادات باور نیارید...»

در هنر شناسی نیز، مانند تئوری فلسفه، مخالف و دشمن هر گونه خیالپردازی، پوچ اندیشی و تجرید است و از رئالیسمی که از حقایق مورد قبول حواس انسان بحث می کند، دفاع می نماید. این گونه اندیشه ها را در مقالاتش در باره ملای رومی، فردوسی، نظامی، حافظ و دیگر شاعران می توان دید.

وقتی از مثنوی ملای رومی سخن می گوید، محدودیت بینش او را باز می نماید که آن «قراردادن اراده و اختیار بر وجود کل» است. اعتقاد رومی به فنا و شمار و موت و قبل آن تموت و دلیل ایده آلیسم اوست. نشانه‌ی دیگر محدودیت بینش وی این بود که می گفت روح انسان پس از مرگ سیر خواهد کرد.

آخوندزاده با تحلیل این اندیشه‌ها، نشان می دهد که در مثنوی رومی «... اکثر مطالب به غیر از حکمت و افسانه‌های با مزه، مطالب کهنه و مندرس و بی مزه اند». به عبارت دیگر آخوندزاده از این جهت که ملای رومی از رئالیسم دور گشته و به سوی افسانه و خیال پردازی سوق داده شده است، از او انتقاد می کند. و با این همه، جهات مثبت ملای رومی را نیز با دلایل علمی می نمایاند. «سست دایی» ملای رومی در باره‌ی خرافات، توجه آخوندزاده را به خود جلب کرده است. آخوندزاده وقتی که از ملای رومی سخن می گوید، به طور کلی اندیشه‌های خود را در باره‌ی همه‌ی شاعران وحدت وجودی مشرق زمین بیان می دارد و مخالفت خود را با نفوذ این طرز اندیشه در هنر آشکار می سازد. «هگل در زیبایی شناسی» از نفوذ وحدت وجود در هنر یاد کرده و نوشته است: انعکاس وحدت وجود در هنر، مانع عینیت هنر می شود، چرا که «شاعر وحدت وجودی که در هر چیز دنبال حقیقت مطلق است و همه‌ی اشیاء را به الوهیت واحد منتسب می کند، ناگزیر می شود عینیتی را که رود رویش است، حتا «منی» خود را انکار کند و گسترش ربانی آن را بپذیرد...» شاعر وحدت وجودی، خود را وقف ابدیت و الوهیت مطلق می کند و خود نیز در آن فنا می گردد، از شایستگی و اهلیت خویش متن دور می شود و می خواهد در هر چیزی صورت و شرکت الوهیت را بنگرد و احساس کند و بدین وسیله خود را و الاشناسد. هم مرز بودن الوهیت با وحدت وجود نیز از همین جا

ناشی است که شاعر وحدت وجودی از خود میل شدیدی به الوهیت نشان می‌دهد. می‌بینیم که حتا هگل، گرچه ایده آلیست است، اما از تلاقی وحدت وجود با هنر، ناخورسندی می‌نماید. او شاعران وحدت وجودی را از این جهت به باد انتقاد می‌گیرد که آنان نیمه‌ایده آلیست هستند، آخوندزاده، بر عکس، از این جهت که آنان به ایده آلیسم نزدیک‌ترند.

آخوندزاده، نه تنها از ملای رومی، بلکه از دیگر شاعران کلاسیک نیز که به تجرید و خرافه روی آورده‌اند، انتقاد می‌کند. در گفتار خود زیر عنوان «در باره نظم و نثر» شاعرانی مانند فردوسی، نظامی، جامی، سعدی و حافظ را «نادرالوجود» می‌خواند، ولی ایرادهای اینان را نیز بازمی‌گوید. «قصود اینان آن است که در بعض موارد به خاطر اظهار فضل گفتگویی خلاف طبیعت و عادت کرده‌اند. به خیالاتی که در این مقام‌ها اندیشیده‌اند، نمی‌توان شعر گفت.»^۱ آخوندزاده می‌خواست که مانند فلسفه، رنگ و پی‌هنر را نیز اندیشه تشکیل دهد. فیلسوف را با هنرمند، و دانشمند را با شاعر یکی می‌دانست، و جدایی خاص آنان را نیز گوشزد می‌کرد.

وی معتقد است که اندیشه‌ها در هنر باید با وسایط و رنگ آمیزی‌های بدیعی نمایانده شود و هم از این رو در آثار هنری، زیبایی طلب می‌کند و رسایی بدیعی را از ویژگی‌های آثار هنری به‌شمار می‌آورد. در «فهرست کتاب» از ضرورت هنروری برای «درام» می‌گوید: «اکثر اوقات از مصیبتی که با وعظ نامرغوب خواننده شود، کسی متأثر نمی‌شود. ولی اگر همان مصیبت با وعظ پسندیده‌ی نقل شود، کمابهنی تأثیر می‌بخشد.» سپس، «باز از ضرورت رسایی ادب بدیعی سخن می‌گوید: «در نقل بهجت، مواضع عجیبه و نصایح غریبه متضمن است و اگر این مواضع و نصایح با وعظ بهجت افزا و طرب انگیز بیان نشود، هرگز طبیعت خاص و عام به استماع آن راغب نمی‌شود»

آخوندزاده هنروری و رسایی بدیعی را برای هر اثر هنری و هر نوع

۱. کلیات آثار، ج ۲، ص ۲۲۱.



ادبی ضروری می‌داند. حتا وقتی هم از شکسپیر سخن می‌گویید، حیرت خود را در برابر ضرورت‌های او بازمی‌نماید: «... در میان ملت انگلیس، چند صد سال پیش از این شاعری شکسپیر نام پیدا شد که مصایب سلاطین انگلیس را به رشته‌ی نظم کشید، طوری موثر که مستمع هر قدر هم شدیدالقلب باشد، نمی‌تواند خود را از بکا حفظ کند...»

xalvat.com

ولی آخوندزاده به این اکتفا نمی‌کند که بگوید بهترین اثر آن است که با هنروری و صنایع بدیعی تصنیف شود. - به نظر او هنروری، باید با نیازهای طبیعی انسان، تازگی اندیشه‌ها و قاطعیت و کارایی آن‌ها متناسب باشد.

به نظر آخوندزاده، وزن و قافیه در یک اثر می‌تواند درست باشد، اما اگر در شعر مقفا و موزون، حقیقت، معنای آن و زیبایی انمکاس نیابد؛ آن شعر ارزش هنری نخواهد داشت. در هنر، فقط حقیقت شیرین است. تنها شنیدن صدای حقیقت گوشنواز است؛ هنرمند واقعی کسی است که «فیاس و فانه صاحب خیال و الهام باشد، به طبیعت و خصلت انسانی آشنا شود و قادر به درک و بیان حقیقی هنر باشد.» آخوندزاده این خواست خود را در «فهرست کتاب» چنین خلاصه می‌کند: «اگر مصیبت و یا بهجت با بیان کمافی واقع طبایع و اخلاق بشریه، مقبول و مؤثر طبیعت مستمع شده، به واضع و مصنف چنین نقلی، حکیم روشن‌روان و عارف طبایع انسان گویند و به ناقل کامل، سخنگوی قابل.»

به نظر آخوندزاده، هدف اصلی هنر، پرورش سجایای انسانی و نمودن صراط مستقیم به انسان‌هاست. نخستین نشانه‌ی هنرمندی نیز حرکت به سوی هدف و درک و شناخت آن است. هنر برای هنر نیست، برای زندگی و اجتماع بشری است. آب‌شخور هنر واقعی حیات اجتماعی، خوبی‌های نیک، قهرمانی و جوانمردی است. «باید انسان سجایای نیکی کسب کند.» و هدف هنر نیز «نیکو گردانیدن خوبی انسان‌ها و تقبه شنوندگان و خوانندگان است.» آخوندزاده بارها خاطر نشان می‌کند که هنرمند در پرورش انسان‌هایی که در راه انسان دوستی، وطن پرستی، فرهنگ‌جویی، اخذ خوبی نیک و آزادی مبارزه می‌کنند، وظیفه‌هایی سنگینی بردوش دارد.

در «نامه‌های کمال الدوله» از خرافه پرستانی که اهمیت بزرگ هنرهای

پانزده



زیبا را منکر می‌شوند، انتقاد می‌کنند و از نقش هنر در تکامل مهارت‌های طبیعی انسان سخن می‌گویند: «نغمات مزین، گوش بر نغمه‌مده، نغمه مخوان، تئاتر یعنی تماشاخانه بنامکن، به تئاتر مرو، رقص مکن، به رقص منگر، سازمزن، بر ساز گوش مده، شطرنج بازی مکن، نرد بازی مکن، تصویر مکش، مجسمه در خانه نگه‌ندار! با وجودی که این کارها همه در ظاهر عملی سبک می‌نمایند، اما نمی‌دانید که ذهن را جلا می‌بخشند و خرد را گوه‌ری می‌کنند».

آخوندزاده می‌گوید که هنر برای خدمت به هدف‌ها و مقاصد انسانی، باید پدیده‌های زندگی و انسان را به درستی و چنان‌که هست بنمایاند و تصویرهای واقعی ارائه کند.

xalvat.com

به نظر آخوندزاده، برای هنرمند شدن فقط داشتن استعداد کافی نیست. هنرمند باید بتواند اندیشه‌ها و احساس‌های خود را در خلق هنری خویش به روشنی بیان سازد. به نظر او حصول آن از دو طریق ممکن است: نخستین «قالب پنهان» و دیگری «قالب آشکار» و می‌گوید که قالب آشکار یا مضمون باید به سادگی و روشنی بیان گردد. با این همه به کارشاعرانی که در آثار «ترس‌انگیز» اغراض خود را در قالب پنهان می‌ریزند، پریها می‌دهد و آن‌را مهارتی بزرگ به حساب می‌آورد. مثلاً بیان مستتر عقیده‌های ضد خرافاتی ملای رومی در «مثنوی» سبب حیرت آخوندزاده شده است و در این باره به شیخ الاسلام چنین نوشته است: «برای شناساندن ملای رومی به شما، من سه مثل به ترکی منظوم ساختم و به شما فرستادم. ولی مثل او نتوانستم مغز مطلب را استتار کنم. واقعا ملای رومی در پنهان داشتن متن مطلب، استاد کامل و حریف بی‌مثل است». در نامه‌ی دیگری که به «میرزا آقا» نمایشنامه‌نویس آذربایجانی نوشته، توصیه می‌کند که برای رهایی از تعقیب سیاست قاجاری آثار خود را در قالب پنهان بریزد.

به نظر آخوندزاده هدف شعر جدی تر و بر اهمیت تر است. باید از لحاظ قالب زیبا و از نظر مضمون موثر و پرهیجان باشد و تارهای دل انسان را به جنبش درآورد. «شعر لامحاله باید باعث تاثیر زیاد در لذت و حزن زیاد شود، اگر نشود، نظم ساده است».

هر شعری نتواند در خواننده چنین تاثیر و الایی بر جای نهد، شعر نیست، نظم ساده بی‌ست. شاعر واقعی به اعماق روح انسان سفر می‌کند و برستیغ اندیشه‌ی

شانزده



فلسفی «الهام و خیال فیلسوفانه» گام می‌نهد و خوانندگان خود را نیز به سوی ایده‌آل‌های والا فرامی‌خواند. هر شاعری که فاقد چنین شایستگی باشد، شاعر به‌شمار نمی‌آید. چرا که تنها «قافیه‌چینی کاری تصنعی است». آخوندزاده در انتقاد از آثار برخی از شاعران ایران، می‌نویسد: «... و از چگونگی شعر بی‌خبر است و هر نظم بوج را شعر می‌شمارد. گمان می‌کند که شعر فقط عبارت است از چند لفظ مطنن که در وزن معینی به نظم درآید و مقفا باشد و محبوب را با صفات غیر واقع تعریف کند و بهار و خزان را با تشبیهات غیر واقع وصف نماید. چنان که دیوان یکی از شاعران متأخر تهران متخلص به قافانی از این جفنگیات پر است. دیگر نمی‌فهمد که مضمون در شعر، باید از مضامین نثر به مراتب مؤثر تر افتد و یا شعر تامل شکایت و یا حکایت باشد».

علیه شاعران نظیره گوی و مرثیه‌سرا و مداحی که انسان‌ها و زیبارخان را با صفاتی غیر طبیعی توصیف می‌کنند، برمی‌خیزد.

وی برای دفاع از شعر واقعی، از نجم‌ثانی وزیر ستمگر شاه اسماعیل ختایی سخن به میان می‌آورد و بدین وسیله شاعران چاپلوس و کاسه‌لیس قاجاری، ایران را که از هر ابله‌ی ستایش می‌کردند، به باد انتقاد می‌گیرد. چرا که فقط انسان‌های والامنش شایسته‌ی تعریف و ستایش هستند: «آیا از نجم‌ثانی چه هنر صادر شده است که شایسته‌ی آن مدح باشد؟ مثل امیدی شاعران دروغگو در ایران بسیارند. مرد عاقل به دروغ‌گویان چرا باید بدین مقدار انعام بدهد؟ این نوع بخشش دلالت نمی‌کند مگر به بلاهت. زیرا که ابلهان را دروغ خوش‌آید.

xalvat.com

آخوندزاده شاعرانی مانند هومر، فردوسی، نظامی و شکسپیر را برای شاعران زمانه‌ی خود مثال می‌آورد؛ و می‌خواهد چنان باشند که بتوانند از کاستی‌های زمانه‌ی خویش سخن گویند و نیز حوادث مهم اجتماعی روزگار خود، مبارزات و قهرمانی‌های مردم را منعکس سازند. در جایی از «نامه‌های کمال‌الدوله»، آخوندزاده از هنر هومر ستایش می‌کند و می‌گوید: «در میان ملت یونان از اعصار قدیم شاعری مشهور است که هومر نام دارد. او محاربات و قووع یافته و وقایع حادث شده و مبارزه‌ی پهلوان‌های یونان در عصر کهن را، مانند فردوسی به‌رشته‌ی نظم کشیده است، چنان که تا این زمان هیچ آفریده‌ی قادر به سرودن نظیره‌ی بی‌

اشعار او نشده است».

اما در مورد فضولی، آخوندزاده کاملاً سهو کرده است و راه خطا رفته است در حالی که آنچه او از یک شاعر واقعی طلب می‌کند، همه در فضولی جمع است. ظن قوی می‌رود که آخوندزاده درباره‌ی تقلیدگری و غموض سرایی که پس از آخوندزاده در شعر آذربایجان جاری شد، سخن گفته است و یا آن که شاید از تاثیر تصوف بر آثار فضولی ناخورسند بوده است. شاید هم در جوانی و آغاز به نوشتن رساله‌های انتقاد، از فضولی سخن گفته، چنین سهو بزرگی مرتکب شده است.

xalvat.com

آخوندزاده هنگام سخن از قالب و مضمون، پیش از هر چیز، مسالهی وحدت این دورا به میان می‌کشد:

« دو چیز از شرایط عمده‌ی شعر است: حسن مضمون و حسن الفاظ. نظمی که حسن مضمون داشته، حسن الفاظ نداشته باشد، مانند مثنوی ملای رومی، این نظم مقبول است، اما در شعریش نقصان هست. نظمی که هم حسن الفاظ داشته، حسن مضمون نداشته باشد، مثل اشعار قآنی طهرانی، این نظم رکیک و کسالت‌انگیز است، اما باز نوعی از شعر است و باز هنری است. نظمی که که حسن مضمون و هم حسن الفاظ داشته باشد، مثل شاهنامه‌ی فردوسی و خمسه‌ی نظامی و دیوان حافظ، این نظم نشاط افزا و وجد آور و مسلم‌کل است».

پس از پیش کشیدن مسالهی وحدت قالب و مضمون، بر سر این بحث می‌ایستد که مضمون نو، قالب نو می‌خواهد. خواست او از مضمون نو، نیازهای زندگی اجتماعی عصر خود، اندیشه‌های نو و تمثال انسان نوین است. در همین مسیر، انتقادی که از شعر سروش نام شاعر ایرانی که خود را «آفتاب شعراء» نامیده، کرده جالب توجه است.

آخوندزاده در انتقاد از سروش می‌گوید که در شعر او نه حسن مضمون است و نه حسن الفاظ، و از این رو شعر نام نمی‌گیرد. البته شعر سروش مضمون خاص و قالب متناسب با آن دارد، ولی خواه مضمون و خواه قالب، زیبا نیست.

هیچ‌جده



منظور آخوندزاده از «زیبایی» (حسن) نوآوری و کارآیی در قالب و مضمون است. وی علت فقد حسن مضمون در شعر سروش را چنین باز می‌نماید: «مضمون قصیده‌ی شمس الشعرا من البدایه الی النهایه دال بر بعض عقاید شیخیه است».

به نظر آخوندزاده آوردن عقاید شیخیه به شعر، کاری عبث و زیان‌بار و پوسیده است، مضمونی نو و رغبت بخش نیست.

آخوندزاده مثال‌هایی از حسن قالب و حسن مضمون نیز می‌آورد و اسرار آن رامی‌شکافد. شعرهای فردوسی، نظامی و حافظ را شعرهایی می‌داند که هم حسن الفاظ دارند و هم حسن مضمون. فردوسی، نظامی و حافظ که سال‌ها پیش از سروش زندگی می‌کرده‌اند، خواه در قالب و خواه در مضمون حقایق سترگ زمانه‌ی خود را منعکس کرده‌اند. اما سروش، علی‌رغم این که در سده‌ی ۱۹ زندگی می‌کند، به نظر آخوندزاده «دیوانه» است، چرا که عقاید شیخیه را مضمون اشعار خود ساخته است.

zalvat.com

دیگر دلیل بی‌لیاقتی سروش آن است که مضامین زمان‌های گذشته را که هزاران بار گفته شده، جویده شده و نوشته شده، باز تکرار می‌کند: «ما این را توانیم گفت که، این عقاید هرگز طرفگی و تازگی ندارد. هزار بار آن‌ها را نظاما و ثرا دیگران گفته‌اند و نوشته‌اند. پس مضمونی که طرفگی و تازگی نداشته باشد، اصلا نشاط‌افزا و فرح‌انگیز نمی‌تواند باشد، بلکه خیلی مکروه و مردود است».

بدین گونه، آخوندزاده مساله‌ی وحدت مضمون و قالب در هنر و عینی بودن آن دورا با قاطعیت و اصرار مطرح می‌کند و به حل آن می‌کوشد. در پینش زیبایی‌شناسی، او نیز مانند بلینسکی، چرنشفسکی و دو برلیو بوف می‌گوید که «زیبایی، زندگی است و خود مبلغ آن است».

در گفتارهای انتقادی خود، آخوندزاده به مسایل تئاتر و دراماتورژی نیز اهمیت خاصی داده است. هنر نمایشنامه‌نویسی را «فخر آفرین‌ترین هنرها» می‌نامد و تبلیغ و گسترش آن را در مشرق‌زمین، از وظایف بزرگ فرهنگی می‌شمارد.

نوزده



پس از آن که نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی، نمایشنامه نویسنده آذربایجانی را خواند، چنین نوشت: «... امیدوارم که تصنیفات خودتان را به همان قرار که من نشان می‌دهم، به تکمیل رسانیده چاپ بکنید و منتشر بسازید و به ملت خدمت بکنید. و بعد از این نیز به نوشتن این قبیل تصنیفات مشغول بشوید و به جوانان قابل نرسیده هم فن دراما را تعلیم نمایید که هر یک از ایشان در این فن که اشرف فنون اهل یورپاست، چیزی خیال کرده بنویسند. بلکه از یمن اهتمام شما این فن شریف و این رسم جدید تصنیف، فیما بین ملت ما نیز شهرت به هم رسانند و بر همه کس معلوم گردد».

دلیل این که آخوندزاده به هنر نمایش این قدر اهمیت می‌دهد، روشن است. مانند همه‌ی نویسندگان فرهنگ خوام او نیز دریافته بود که به‌طور کلی هنر درمبارزه با افکار مرتجع و سنن و عادات پوسیده سلاطین آندیشگی برنده‌ی بی‌است. «لسینگ» یکی از نویسندگان فرهنگ پرورد سده‌ی ۱۸، در مبارزه با فنودالیسم، تئاتر را «یگانه‌ترین بیون» می‌نامید. آخوندزاده نیز با الهام و احترامی خاص خود، در آرزوی انتشار آثار نمایشی در مشرق زمین، می‌نویسد: «امروز تصنیفی که متضمن فواید ملت و مرغوب طبایع خوانندگان است، فن دراما و رومان است».

آخوندزاده نه تنها از آثار نمایشی و نثر، از دیگر انواع ادبی نظیر طنز نیز که ردالت‌های اجتماع فنودالی را به‌مسخره می‌گیرد، دفاع می‌کند. در یکی از نامه‌هایش که به «میرزا یوسف‌خان» نوشته، از اهمیت طنز سخن گفته و اشاره کرده است که شما باید با رمان‌های نویسندگانی چون ولتر، الکساندر دوما، کولدی کوکونیز با فیلسوفان مغرب زمین مانند بوکل و رنان آشنا شوید. به گفته‌ی من باور کنید که انسان پس از سپری شدن دوران کودکی و جوانی، موعظه و اندرز با طبیعتش سازگار نخواهد بود.

خواست آخوندزاده این است که نمایشنامه نویسنده مشرق زمین به‌طور کلی در طریق رئالیسم تکامل یابد. در سخن از تئوری نمایشنامه از برتری آن نسبت به انواع دیگر ادبی و ضرورت شناخت و آگاهی دقیق نمایشنامه نویسنده از زندگی اجتماعی بحث می‌کند. هدف و اغراض جدی و مهمی پیش پای نمایشنامه نویسنده



می گذارد. معنای او را در این خصوص، می توانیم در نقدی که بر آثار میرزا آقا نوشته بینیم .

آخوندزاده چهار نمایش میرزا آقا را بررسی و انتقاد می کند : (۱) «اشرف خان»، (۲) . «سرگذشت دهباشی قاسم» : (۳) . «سرگذشت آقاهاشم» و ، (۴) «سرگذشت شاهقلی میرزا». از هر يك به تنهایی سخن می گوید، اما در هر جا مطلبی واحد بیان می دارد. و آن این که اثر نمایشی از نظر موضوع باید مهم ترین جهات زندگی را منعکس کند. که منظور او رخدادهای بزرگ اجتماعی است . لسینگ زمانی درباره ی این موضوع در «نمایشنامه نویسی هامبورگ» نوشته بود: «اگر من با اجرای اثر خود، نتوانم هیجانان روحی در تماشاگر ایجاد کنم، پس در آن صورت این همه تلاش برای تهیه ی يك نمایش، آواره کردن چندین زن و مرد به نام هنر پیشه و گرد آوردن مردم در يك سالن چه معنی دارد؟ بهتر است به جای این گونه نمایش، داستانی موجز آورد تا شنونده در خانه ی خود بنشیند و از مضمون آن آگاهی یابد... تاثیر برای آن نیست که ما اعمال و رفتار این یا آن شخص را بینیم و پیام وزیم، برعکس تاثیر به خاطر آن است که ما رفتارهای اشخاص گوناگون را تحت شرایط گوناگون بینیم.»^۱ xalvat.com

«سرگذشت شاهقلی میرزا» نوشته ی میرزا آقا نیز از این جهت نارساست.

و ازین رو، آخوندزاده آن را به کلی رد می کند و می نویسد:

«سرگذشت شاهقلی میرزا سراپا پداست . آن را بسوزانید . به ارباب خیال شایسته نیست که این قبیل چیزها را به قلم بیاورند، ایرج میرزا حرکت بدی کرده، بر سر عموی خود رسوایی فراهم آورده است، والسلام».

آخوندزاده حادثه های ناشی از تصادف را برای نمایشنامه نامتناسب می شمارد و در انتقاد از «سرگذشت دهباشی قاسم و کوکب» می گوید که : «بنابر شروط فن دراما، نقل چند بازی خالی از استهجان نیست و شبیه این نقل را نیز در تیاتر نمی توان آورد. نهایت برای خواندن زیاده عیب ندارد . بدان منظور که در مملکت شما اغلب شروشلناق حکام از منبع این قبیل چیزهاست و نوشتن این چنین سرگذشت از واجبات است».

۱- کلیات آثار، ج ۲، ص ۱۳۶ .

۱- لسینگ . «گامبورسکایا دراما تورگیاه»، ص ۱۸۲ .



در میان آثار میرزا آقا، نمایشنامه‌های «سرگذشت آقاهاشم» و «اشرف خان» توجه آخوندزاده را جلب کرده است. زیرا که در این نمایشنامه‌ها از برخی رخدادهای مهم اجتماعی و ویژگی‌های انسانی صحبت شود. در نمایشنامه‌ی نخست از مبارزه و عشق یک بی‌نوا، و در نمایشنامه‌ی دیگر از استبداد حکومت ایران و ظلم و ستم و توحش دولتیان ضد مشروطه سخن در میان است. ولی آخوندزاده این نمایشنامه‌ها را نیز از چند جهت از لحاظ پرورش مضمون نارسا می‌شمارد و به نویسنده توصیه می‌کند که در «سرگذشت آقاهاشم»، «آقاهاشم» ققیر را با سواد و خردمند نشان دهد؛ «سارا» را با حیا و عصمت تصویر کند و در انجام هر دو تارا «خوشبخت» کند. و در نمایشنامه‌ی «اشرف خان»، ستمگری‌های این حاکم عربستان را به صراحت بیان سازد و چنان کند که در انجام اثر، اشرف خان از کارهای خود پشیمان شود و از حکومت کناره گیرد و بار دیگر خلعت حکومت نفو شد و از حکومت وامارت که پشیمانی و غم آورد، تو به کند.

به عبارت دیگر آخوندزاده می‌خواهد که در هر دو نمایشنامه مضمون تقویت و استحکام یابد و تبلیغ اندیشه‌های دمکراتیک را به مثابه‌ی وظیفه‌ی جدی پیش می‌کشد.

xalvat.com

وی نوع ادبی نمایش را به دو گونه تقسیم می‌کند: «نقل بهجت» و «نقل مصیبت» (درام و کمدی). به نظر او انسان‌ها در برابر رخدادهای گوناگون زندگی واکنش‌های گوناگون دارند. در اندرون انسان دو ویژگی مهمی هست که باهم متضادند: گریستن و خندیدن. ماده‌ی اصلی درام حوادث غمگناهی زندگی، و عنصر کمدی رخدادهای خنده‌آور است.

آخوندزاده همچنین انواع «درام جدی»، «کمدی جدی»، و «درام اخلاقی» را که با کمدی و درام متفاوتند، و از سوی منتقدان سده‌ی ۱۸ به میان کشیده شده، می‌پذیرد، که خواه در آثار خود و خواه در توصیه‌هایش به میرزا آقا می‌توان دید. مثلاً وقتی درباره‌ی نمایشنامه‌ی «اشرف خان» میرزا آقا بحث می‌کند، توصیه می‌کند که اشرف خان را که اصولاً سیمایی تراژیک است، در انجام نمایشنامه به طریق پشیمانی اصلاح کند. که این خود جهت اساسی «درام جدی» است که با کمدی و درام فرق دارد. از توصیه‌های دیگرش درباره‌ی «سرگذشت آقاهاشم» و «آقاهاشم» دفاعش را از ضوابط نوع «درام جدی» می‌بینیم.

بیست و دو

آخوندزاده چنان که در عمل، در تئوری نیز میل ویژه‌ی به سوی کم‌دی دارد. این، پیش از هر چیز، خود از آن جهت است که زمان او، زمان پوسیدگی بنای فتودالسم ولودگی شعور قرون وسطایی و کثرت حوادث، افکار و اشخاص مضحك بود و افشای کاستی‌های زمانه، اهمیت بزرگ سیاسی-اجتماعی داشت. از سوی دیگر او سود بزرگ اجتماعی طنز و هجو و خنده‌ی ممتنی دارد و نظر می‌آورد. بارها در مکالمات خود تکرار کرده است که هدف کم‌دی فقط خندانیدن مردم نیست، بلکه هدف اصلی تربیت آنان است: «فایده‌ی نقل مصیبت و بهجت، بیان کردن اخلاق و خواص بنی نوع بشر است. مستمع از نیکوهایش خوشحال و عامل و به بدی‌هایش متغدی و غافل باشد. و هم نفس اماره از استماع این گونه حکایات لذت می‌برد و به جلب سرور از معاصی و مناهی میل نمی‌کند»^۱

xalvat.com

حرف‌های آخوندزاده در باره‌ی نمایشنامه‌های خودش، به طور کلی تبیین‌اندیشه‌هایش در باره‌ی این نوع ادبی است: «وقصد من از نوشتن این گونه آثار آن است که ملت خود را با هنر درام و تئاتر اروپایی آشنا کنم تا شرایط این هنر که فواید لانه‌ایه دارد معلوم شود و به نوشتن این آثار پردازد.»

در بررسی‌های خود پیرامون زبان ادبی، آخوندزاده به این نتیجه رسیده است که به طور کلی هر قومی باید آثار ادبی و هنری و فرهنگی خود را به زبان ملی و بومی خویش خلق کند. از این نظر گاه ملاحظاتی در مطلب «کرتیکاعلیه عقیده‌ی سماوی افندی» جالب توجه است. در این مقاله از تاثیر زبان عربی بر فارسی و آذر باستانی بحث می‌کند.

به نظر آخوندزاده زبان آثار هنری باید بر اساس زبان مردم بنیان گیرد. او مخالف «اسلوب عالی و اظهار فضل» بود و می‌گفت: «غرض از لفظ افاده‌ی معناست»، و معتقد بود که هر نوع ادبی، زبانی خاص دارد. زبان شعر از زبان نثر جداست. زبان شعر باید هیجان انگیزتر باشد و ظرایف و دقایق زبان توده را در خود منعکس کند. آخوندزاده خود اصطلاح‌هایی مانند «عز و جلالت» «علیهم الصلوات»، «اقاریب» و «حشرات» را از شعر سرورث مثال می‌آورد و می‌گوید که این واژه‌ها را می‌توان در نثر به کار برد ولی در

۱. کلیات آثار، ج ۱، ص ۱۳۵



شعر مقبول نیست. مثلاً «عز و جلاله» از اصطلاحات واعظان و «علیهم الصلوات» از اصطلاحات چاووشان است که پیشاپیش زوار مشهد و کربلا می‌خوانند. آخوندزاده در باره‌ی زبان نمایش نیز معتقد است که باید زنده و مؤثر باشد و نمایشنامه‌نویس باید بتواند هنر خود را در طرز و شیوه‌ی بیان نیز بنمایاند. در نامه به میرزا آقا پس از توصیه‌هایی خاص می‌نویسد که این ماجرا ها همه باید با عباراتی شیرین و نمکین ادا شود. انشاءالله نیروی قلم شما را در این عبارات خواهیم دید. اما منظور آخوندزاده از زبان نمایش زبان تک‌تک بازیگیران است نه زبان نویسنده. نمایشنامه‌نویس باید اشخاص نمایش را در شکلی هماهنگ با زبان و حرکت آنان به‌خواننده پیشنهاد کند. باز در نامه به میرزا آقا جایی که از تمثال «سارا» صحبت می‌کند، می‌گوید: «طوری کنید که سارا با شرم و حیا به نظر آمده باشد. پس به جمیع مکالمات او با مادر و سایرین تغییر بدهید». یعنی آخوندزاده می‌خواهد که زبان نمایش متناسب با اشخاص آن باشد. برای آن که بتوان سارا را که به نظر می‌آید بسیاری شرم و بی‌حیاست، تغییر داد و با شرم و حیا به نظر آورد، در دیالوگ‌های او نیز دست برد و دگرگون کرد.

آخوندزاده در بخش انتقادی - زیبایی‌شناسی خود نشان می‌دهد که به مثابه‌ی هنرمند و نیز نظریه‌پرداز ادبی، هواخواه مدافع آتشین دل رئالیسم و مردمی در ادبیات بوده است. xalvat.com

این نویسنده که بزرگترین اندیشمند و قهرمان تفکر و خداوند سخن زمان خود بود، با بینش اجتماعی سیاسی و فلسفی و آفرینش هنری خود، مرحله‌ی کاملاً نوینی در تاریخ فرهنگ آذربایجان گشود. این بزرگترین نماینده‌ی جهان بینی علمی و ادبیات واقع‌گرای و مبارز آن عهد، تأثیر مثبت و پرقتی بر تکامل ادبی زمان خود برجای گذاشت.